

مهمانی مورچه

مورچه کوچولو توی
لانه‌ی جمع و جورش
خیلی احساس تنهایی
می‌کرد. دلش می‌خواست
مهمان دعوت کند تا
با هم گپ بزنند و
دلشان باز شود اما
هیچ کس توی خانه‌ی او
جانمی‌شد.



آقای زرافه
فردا صبح تشریف بیار
خونه‌ی من!

مورچه کوچولو بالاخره
یک‌روز تصمیمش را
گرفت و پیش خودش
گفت: «اونا دوست‌هامن.
باید هرطوری که شده
به‌خاطر من، بیان خونه
ام، پس راه افتاد و
رفت سراغ دوست‌هایش.



خوش حال میشم
ولی...

